

يادی از دو دوست و دو رفیق شجاع وزیر اکبرخان (محمدشاه خان بابکر خیل و سردار سلطان احمدخان)

بگواهی تاریخ، دو دوست صمیمی و دو رفیق باجان برابر وزیر اکبرخان، یکی سردار سلطان احمدخان، معروف به سلطان جان و دیگری محمدشاه خان بابکر خیل لغمانی بود که نام و آوژه شان در قیام برضد انگلیسها بر سر زبانهای افتاد و تا پای جان در کنار هم بودند و هیچ عمل و هیچ کاری را بدون مشورت و موافقت همدیگر انجام نمی دادند. سردار سلطان احمدخان پسر سردار محمدعظیم خان، نه تنها از نقطه نظر سن و سال و تبارز جوانی، بلکه از روی امیال و افکار هم با پسر عم خود سردار اکبرخان بسیار شبیه بود و پیش آمدهای روزگار هم این دو سردار دلیر را تا دیر زمانی یکجا و پهلوی هم نگاهداشت تا تلخی ها و کامیابی ها حیات شخصی و اجتماعی را یک سان بچشند. در موقعی که امیر دوست محمدخان، در اثر تجاوز انگلیس به بخارا پناهنده شد، هردو سردار جوان یکجا در عالم غربت به درد جلاوطنی و زندان شاه بخارا مبتلا بودند و مشقات زندان و سیاه چال پادشاه بخارا نصرالله خان را مشترکاً متحمل شدند، تا اینکه در اواخر سال ۱۸۴۱ میلادی هردو یکجا از زندان رهایی یافته از ماورای آمو، خود را به صحنه حوادث کابل رسانیدند.

ورود این دو سردار به افغانستان مصادف به روزهایی بود که قیام بزرگ ملی در کابل آغاز شده بود و در میدان شیرپور عبدالله خان اچکزائی بر توپ و تفنگ متجاوزین پی هم حمله می برد و هنگامی آنان به میدان جنگ رسیدند که مجاهد رشید اچکزائی زخمی شدید برداشته بود. از این روز به بعد آنها در تمام قضایای مهم، در جنگ های شیرپور و بی بی مهرو یا در مجالس سران ملی، در مذاکرات عهد و پیمان سران ملی و فرنگیها و خلاصه در تمام واقعات آن دوره شخصاً سهم داشت و در امور جزئی تا کلی، پهلو به پهلو سردار اکبرخان عمل می کرد و در جریان این همه پیشامدهای صعب، اکثر وظایف خطیر نظامی و سیاسی به سردار سلطان احمد خان سپرده می شد، و او از عهده اجرای تمام این وظایف خطیر موفق و سر بلند بیرون می آمد.

دوست جانی جانی دیگر سردار اکبرخان، محمدشاه خان بابکر خیل، یکی از سران با نفوذ اقوام غلجائی سمت مشرقی و شخصیت شناخته شده و مقتدری بود که میتوانست هزاران جنگ جوی دلیر از اقوام ننگرهار و لغمان را برای مقابله با قوای انگلیسی بسیج کند. او در قیام کابل برضد انگلیسها دوشادوش سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان پیوسته در مذاکرات با انگلیسها و اخراج آنها از کشور حضور داشت و همانا در جمله هیئت مذاکره با مکتان و نیز در زمره بدرقه کنندگان قشون دشمن با سردار اکبرخان همراکب بود. ظاهراً همین اشتراک عمل با سردار اکبرخان و هوشیاری و زیرکی اکبرخان بر او چنان اثر گذاشت که بمنظور ابراز یگانگی با او دختر خود را به سردار بخشید. محمدشاه خان مدت چهار ماه اسرای انگلیسی را در قلعه شخصی خود در بدیع آباد لغمان اعاشه و اباته نمود. در این وقت بود که مکریرگراز داخل قشله جلال اباد مکتوبی به محمدشاه خان نوشت که: **اگر اسرای انگلیسی را رها کند دوصد هزار روپیه به او پرداخته خواهد شد. محمدشاه خان در جوابش نوشت: "از نامه شما خوشم آمد، اما دوست من، شما باید بدانید که خیانت نه در دین من و نه در دین شما رواست."**^۱

بدون تردید در آن زمان دوصدهزار روپیه پول گزافی بود و شاید معادل دومیلیون دالر امروز ارزش داشته بوده باشد، ولی این زعیم سرفراز ملی دست رد به سینه انگلیس زد و رشوت آنها را نپذیرفت و اسرای انگلیسی را رها نساخت. محمدشاه خان باری یکجا با سردار سلطان احمدخان در رأس سه هزار مبارز ننگرهار برای مقابله با قشون جنرال پالک تا دره خیربهره پیش تاخت، ولی از آنجائی که قوای دشمن بسیار و مجهز با توپخانه بود، افغانها در جلوگیری دشمن نتوانستند کاری از پیش ببرند به ناچار به جلال اباد برگشتند و از کابل امداد خواستند، ولی متأسفانه که در کابل سران مجاهدین به جان هم افتاده بودند و برای تثبیت موقف و موقعیت خود بروی همدیگر شمشیر کشیده می جنگیدند و کار کمک به سردار اکبرخان در جلال اباد فراموش گشته بود. سرانجام هر سه تن تصمیم گرفتند تا به کابل

^۱ - سیدقاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۱۱، موهن لال نیز مینویسد که: "... جگرن مگر یگور، نماینده سیاسی نیز با محمدشاه خان غزائی مذاکرات انجام داده و مبلغ دولک روپیه برای رهائی اسیران به او وعده داده بود. من به صالح محمد (بیست هزار روپیه) و به سید مرتضی شاه (پنجهزار روپیه) وعده داده بودم." (موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۰)

برگردند و مجاهدین کابل را از خطر ورود لشکر انگلیس مطلع سازند و چاره دفاع کشور را بامشورت سران ملی تدارک کنند. ورود این سه یار همدیاریه قضایای کابل رنگ و رونق دیگر داد، جنگ میان هواداران نواب محمدزمانخان با هواداران فتح جنگ پسرشاه شجاع با شکست نیروهای فتح جنگ و تحسن وی در بالا حصار کابل انجامید و برای حل معضله محمدشاه خان به عنوان میانجی مصلح از هر دو طرف انتخاب شد، در نتیجه فتح جنگ به حیث پادشاه و وزیر اکبرخان بحیث وزیر او و برای رفع کدورت طرفین منازعه، دختر نایب امین الله خان به وزیر اکبرخان نکاح بسته شد.

محمدشاه خان و سردار سلطان احمدخان هر دو با سیاست امیر دوست محمدخان در برابر انگلیس ها موافق نبودند و هر دو بعد از مرگ وزیر اکبرخان در مقابل امیر دست به شمشیر بردند. سردار سلطان احمدخان برسم احتجاج برضد امیر از کابل به قندهار رفت و از قندهار به دربار ایران پناه برد و یک سال بعد بجای پسر نیمه دیوانه یار محمدخان وزیر هرات بالقب «سرکار» به حکومت هرات گماشته شد (جولای ۱۸۵۷). در سال ۱۸۶۲ وقتی امیر دوست محمدخان به جنگ سردار سلطان احمدخان «سرکار» رفت، با مقاومت جانبازانه داماد و برادرزاده خود سردار سلطان احمدخان روبرو شد. محاصره هرات بیش از ده ماه طول کشید و سردار سلطان احمدخان تا نمرود، دست از مقاومت نگرفت و امیر دوست محمدخان تا هرات را نگرفت، نمرود (جون ۱۸۶۳).^۲

قیام محمدشاه خان برضد امیر دوست محمدخان:

محمدشاه خان غلجائی نیز بعد از مرگ وزیر اکبرخان در لغمان، برضد امیر دست به قیام زد. مرحوم غبار با توجه به مندرجات سراج التواریخ، می نویسد که: "مرگ وزیر اکبرخان تمام مردم و رجال وطن پرست افغانستان را متأثر ساخت، زیرا همه او را مرکز آمال و استقلال کشور می دانستند نه پدر او را که همیشه در برابر تجاوزات انگلیس عقب میکشید. خصوصاً در مرگ وزیر، به غلط افواه شد که امیر او را به واسطه اختلاف نظر سیاسی که بین پسر و پدر وجود داشت مسموم نموده است، لذا موقعیت امیر در نظر مردم تنزل نمود و طرف انزجار عمومی قرار گرفت. امیر فوراً برادر عینی وزیر سردار غلام حیدر خان را که در غزنی مقابل انگلیسها جنگیده بود به عنوان ولیعهد جانشین وزیر اعلام کرد و گفت، او امیر سپاه افغانی و مختار امور دولت و سیاست است. همچنین دو فوج عسکر متعلقه وزیر را با حکومت ننگرهار و لغمان به سردار غلام حیدر خان داد. در حالی که امیر قبلاً عنوان ولیعهدی خود را از ترس اعتراض انگلیسها به وزیر اکبرخان نداده بود.

محمدشاه خان بابکر خیل با قوایی که قبلاً به غرض استرداد خاک های شرقی کشور و جلوگیری از نفوذ انگلیس فراهم شده بود، در جلال آباد علناً برضد امیر دوست محمدخان قیام نمود. مردمان غلجائی بیین کابل و ننگرهار و جبار خیل ها در عقب این مرد ایستاده بودند. پس تصادم بین طرفین حتمی شده بود. این است که امیر در سال ۱۸۴۷ قشونی برضد محمدشاه خان سوق داد، اما در برخورد نخستین قشون امیر در هم شکست. امیر که پادشاهی خود را در خطر می دید، مجدداً در تهیه یک سپاه قوی برآمد و در اپریل ۱۸۴۸ شخصاً با یک قشون منظم و غیر منظم ۲۵ هزار نفری به ولایت ننگرهار مارش نمود. ولیعهد با سپاهی به لغمان کشید و برادر محمدشاه خان، دوست محمدخان را در قلعه بدیع آباد زیر محاصره قرار داد. جنگ بین محمدشاه خان و امیر دوست محمدخان و غلام حیدر خان در لغمان طول کشید. در چنین وقتی عبدالعزیز خان جبار خیل که در یک صف با محمدشاه خان بابکر خیل به مقابل امیر می جنگید، از صف محمدشاه خان جدا شده به امیر پیوست.^۳ مولف سراج التواریخ، علت پیوستن عبدالعزیز خان جبار خیل را به امیر نامه یی میداند که خواهرش (که خانم امیر میشد) به او فرستاده بود و او هم از صف محمدشاه خان برید و به امیر پیوست و عفو شد و قلعه بدیع آباد به دست ولیعهد افتاد.

این حرکت قوای محمدشاه خان را در هم شکست و او منهدماً به کوه کاشمن کشید، اما امیر شخصاً تعقیب کرد و کاشمن را محاصره نمود. دوست محمدخان بابکر خیل که از شکست برادر شنید، دل از دست داد و قلعه بدیع آباد از طرف ولیعهد مسخر گردید. دوست محمدخان توانست خودش را در کاشمن نزد برادر برساند. چون دفاع از یک کوه بی غله و دانه ممکن نبود، محمدشاه خان به ناچار با اهل و عیال خود از کاشمن به فراچغان رفت و به جبال دست نارس بین لغمان و نورستان پناهنده شد.^۴

^۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود، به دونا بغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹، فصل مربوط به محمدشاه خان بابکر خیل - سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۲

^۴ - غبار، در مسیر تاریخ ص ۵۷۷، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۲

خاطرات یک افسر زندانی انگلیس از قلعه بدیع آباد، اقامتگاه محمدشاه خان:

برید من "ایر" یکی از افسران انگلیس بود که در مسیر راه کابل - جلال آباد در جنوری ۱۸۴۲ زخمی شده و در جمله اسیران انگلیس در ظل حمایت سردار اکبرخان قرار گرفته بود. وی حوادث قیام ملی سال ۱۸۴۱ را از ۲ نومبر ۱۸۴۱ تا ۲۲ سپتمبر ۱۸۴۲ بطور روز مره یاد داشت کرده و این یادداشتها در همان سال در انگلستان به نشر رسیده است. آن خاطرات در سال ۲۰۰۷ از طرف آقای محمد نسیم سلیمی به زبان پشتو ترجمه و زیر نام "په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات"، به چاپ رسیده و نسخه ای از آنرا برای من ارسال کرده است که ضمن تشکر و سپاس از زحمت کشی آقای سلیمی، من برخی نکات مهم از آن یادداشتها را برای آگاهی هموطنان بازتاب می دهم.

برید من ایر، رخدادهای روزهای ۶ تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ شرح داده و اعتراف کرده که از قشون شانزده و نیم هزاره انگلیس به استثنای اسرای که در حمایت سردار اکبرخان در آمده بودند، در طول راه کابل تا جلال آباد بجز یک نفر (داکتر برایدن) همگی از اثر حملات مجاهدین تپاه شدند. وی در یادداشتهای بعدی خود در مورد قلعه بدیع آباد لغمان متعلق به محمدشاه خان غلجائی اشاره کرده مینویسد:

۱۷ جنوری ۱۸۴۲:

سردار اکبرخان اراده داشت که ما را در تورگری برای چند روز نگهدارد، مگر از آنجائی که مردم نسبت به ما سخت اظهار نفرت میکردند، او مجبور شد که ما را از آنجا دور نماید. بنابراین ما در تحت نظر ۱۲ نفر محافظ مسلح، صبح ساعت ۱۱ بجه روز به سفر خود آغاز کردیم. اینها برای نگهداری ما جمع کرده شده بودند. گروهی از افغانان بر سر دیوارها ایستاده بودند که حرکت ما تماشا کنند. بعضی اشیای خانواده های ما توسط آنها غارت شد. بخش زیادی از نوکران هندوستانی ما در اینجا گذاشته شدند، زیرا گفته میشد که سردار نیت کرده که همگی ما را به قتل برساند. ما به سوی شمال شرقی در طول یک وادی حرکت میکردیم. در راه از چندین قلعه گذشتیم و فردا به ساعت ۲ صبح به قلعه بدیع آباد رسیدیم که ۸ میل دور تر واقع بود و یک اقامت گاه مهم محمدشاه خان غلجائی بود که برای اقامت ما خالی شده بود. این اقامتگاه از تمام جاهای بهتر بود که تا آن وقت ما دیده بودیم.

قلعه چهار ضلع داشت که هر ضلع آن حدود ۸۰ گز دراز بود. دیوارها ۲۵ فتن بلندی داشتند و در هر کنج آن یک برج ساخته شده بود. در اطراف این قلعه خندق عمیقی برای دفاع حفر شده بود. دروازه بزرگ آن رخ بطرف جنوب و دروازه کوچک آن رخ در شمال شرقی باز می شد که هر یکی از این دروازه ها توسط یک برج دیده بانی محافظت میشدند. در وسط قلعه یک ساختمان بزرگ چهار گوشه برای بودیباش ساخته شده بود که دیوارهای بلندی آنرا احاطه میکرد و در هر سمت آن سه اطاق ساخته شده بود که از زمین تقریباً ۸ فتن بلندی داشت. سمت بیرونی خانه بزرگ دارای یک ارسی با چوکات بزرگ چوبی بود که به پنج قسمت تقسیم میشد و هر قسمت آن یک پله پر نقش و نگار داشت که به طور دلخواه بلند و پائین میگردد. در این جا تمام سرباهای خوب و خانه های بزرگ به همین شکل ساخته شده اند که برای سپری کردن تابستان بسیار راحت بخش استند، مگر در زمستان جلو سردی را گرفته نمیتوانند. در داخل قلعه کدام ذخیره آب وجود نداشت. در جنوب غرب قلعه به فاصله نیم کیلومتر یک رود کوچک جریان داشت و از دیوار قلعه در حدود صد متر یک جویچه کوچک واقع بود. عجیب است که در وادی های حاصلخیز این کشور با آنکه آب های تحت الارضی در نزدیک سطح زمین فراوان است، مگر قلعه های کمی دارای چاه های آب اند.

بطور کلی میتوان گفت که هرگاه دشمن این ماده ضروری زندگی را در بیرون بروی اهل قلعه بسته کند، بدون آنکه یک مرمی بسوی ساکنان این قلعه شلیک گردد، اهل قلعه خود بخود تسلیم میشوند. این قلعه بسیار جدید است و هنگامی که ما این کشور را اشغال کرده ایم اعمار شده است. این قلعه از محمدشاه خان غلجائی "خسر" محمد اکبر خان است که از جمله چندتن بزرگان ملی است که هیچگاه به شاه شجاع سراطاعت خم نکرده اند. حرص سیری ناپذیر و خودخواهی از خصوصیت مهم اوست. بدبختانه بر داماد خود (منظورش سردار اکبرخان است) بسیار تأثیر دارد. و حامی بزرگ خواستهای او است. بطور عموم این امر پذیرفته شده که او (محمدشاه خان) دست قوی در دستگیری وزیر مختار (مکناتن) داشته است، مگر مسئولیت قتل وزیر که هنگام کش و کوب صورت گرفته به او نسبت داده نمی شود.

"ایر"، در خاطرات خود مینویسد: "در تاریخ ۱۸ جنوری اکبرخان و سلطان جان بغرض ختم کار جلال آباد) تخلیه آن از وجود انگلیسها) به آن شهر رفتند و به پیروزی خود مطمئن بودند. سردار اکبرخان در جلال آباد خبر شده بود که ما برای مصارف خود پول نداریم، بنابراین در تاریخ ۲۴ جنوری مبلغ یک هزار روپیه برای ما فرستاد. در

° برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۱۸۴ - ۱۸۵

تاریخ ۱۹ فبروری زلزله شدیدی رخ داد که قلعه بدیع آباد رامتل کشتی از یکسو بسوی دیگر تکان می داد و برخی دیوارها و خانه ای که لیدی سیل در آن میخوابید ویران گردید.^۶

بریدمن ایر، مینویسد: سردار محمد اکبرخان و پسرعموی او سلطان احمدخان که دوستان نزدیک او را سلطانجان می نامند، بدین جهت ما را تا قلعه بدیع آباد لغمان همراهی کردند که وسایل آرامی ما را حتی المقدور فراهم کنند. سلطان جان، یک شخص بسیار خوش قیافه و خوش سیما و به همان تناسب ساده است. سلطانجان و سردار اکبرخان هر دو اشخاص با تمکین و مهربان اند، مگر نفر دوم (سردار اکبرخان) در رفتار خود یک انسان بسیار نجیب و هرگز از انگلیسها سوء استفاده نکرد و نام آنها را همواره با احترام یاد میکرد.^۷

ما در قلعه بدیع آباد تا تاریخ ۱۱ اپریل زندانی باقی ماندیم. ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز ما دوباره به سفر پرداختیم. سردار اکبرخان آنسوی شیله بریک بلندی نشسته بود. ما از شیله گذشتیم و از نزدیکش عبور کردیم، او مریض معلوم میشد وقتی به او سلام کردیم با پیشانی باز جواب سلام ما را داد. به نوشته ایر، در تاریخ ۱۳ مارچ سردار از طرف نوکر خود هدف گلوله قرار گرفته بود که بازوی راست او را مجروح کرده بود. به نفر [سوء قصدکننده] از طرف شاه شجاع یک لک روپیه رشوت داده شده بود. مگر نفر مذکور مطابق رسم افغانی شکم دریده شد.^۸

بریدمن ایر علاوه میکند که: در تاریخ ۱۲ اپریل چون یک تعداد از اسیران ما مریض بودند و توان رفتن نداشتند به محمدشاه خان عرض کردیم که ما را همینجا رها کنند، ولی او با قهر گفت: "هرکجا من میروم شما از دنبال من می آئید، اگر اسپان ما از کار افتاد شما مجبور استید بپای پیاده به دنبال من بیایید. و اگر از پا ماندید شما را کشتن کرده با خود می برم."^۹ محمدشاه خان از همه بیشتر دشمن انگلیس ها است.

بریدمن ایر متذکر میشود که: امشب (۲۱ اپریل) خانم های محمدشاه خان و دیگر سران ملی که با ما یکجا سفر می کردند، خانم ایر را مهمان کردند. به نظر خانم ایر، آنها بسیار مهمان نواز و با مهمان خود بسیار مهربانی کرده بودند. آنها هم لباس های افغانی قشنگ به تن کرده بودند و هم خود آنها بسیار زیبا و جذاب بودند. آنها از خانم ایر، این را پرسیده بودند که در کمپنی شرق الهند مردان کار میکنند یا زنان؟ و وقتی جواب شنیده بودند که انگلستان از طرف یک خانم رهبری می شود، بسیار متعجب شده بودند. آنها از کپتان مگ گریگور بسیار میترسیدند مثل دیوی که در افسانه های کودکان بیان میشود.^{۱۰}

ایر، می نویسد که در تاریخ ۲۵ اپریل قاصدی از لودیانه نامه یی به وزیر اکبرخان آورد. هنگامی که نامه قرائت شد در آن نوشته شده بود: "ده روز میشود که خانواده شما (اکبرخان) در هندوستان غذا نخورده اند." بعد از شنیدن این خبر ما همه گفتیم که این یک نامه جعلی و دروغی است. (این هم یکی دیگر از ترفندهای انگلیسها بود تا وزیر اکبرخان را تحت فشار قرار بدهند که هرچه زودتر اسرای انگلیسی را رها کرده به شرایط انگلیسها گردن نهد. درحالی که این نامه این خطر را نیز در برداشت تا اکبرخان را به خشم آورد و بجرم این عمل انگلیس ها، او یا اسرای انگلیس را یا از دادن غذا محروم سازد و یا امر اعدام شان را بدهد. اما سردار اکبرخان هیچیک از این کارها را نکرد.) سردار در این باره بالحن خشمگین گفت: "**خانواده من اگر از بین برود یا نرود، من از تصمیم خود بر نمی گردم.**" بعد با خونسردی (مثل اینکه هیچ چیزی واقع نشده باشد)، به سخنان قبلی خود ادامه داد و خطاب بمن گفت: در نتیجه شلیک توپهای جنرال سیل تلفات ما بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بود، مگر از اثر مرمی های که از بالا حصار بر ما فیر میشد، تلفات جانی و مالی به قوای ما بسیار کم بود.^{۱۱} او (اکبرخان) گرچه شکست خود را به طالع و تقدیر محول میکرد، مگر مثل مردان دلیر با صدای بلند که خصلت چنین مردانی است، دلاوری عساکر انگلیس را به رهبری جنرال سیل ستود.^{۱۲}

سر ریچمنت شکسپیر، سکرتر «سرجارج پالک» بعد از وصول به جلال آباد نامه ای به موهنلال ارسال و در آن نوشته بود که «رسیدن موافقه با محمد اکبرخان نا ممکن است، و به محمدشاه خان نامه نوشته ایم اما جواب نداده است.»^{۱۳}

^۶- همان اثر، ص ۱۹۰

^۷- همان اثر، ص ۱۸۲، ص ۱۸۵

^۸- همان اثر، ص ۱۹۵

^۹- همان اثر، ص ۱۹۹

^{۱۰}- همان اثر، ص ۲۰۴

^{۱۱}- همان اثر، ص ۲۰۷

^{۱۲}- همان اثر، ص ۱۹۹

^{۱۳}- زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۸۴

از این نامه برمی آید که سردار اکبرخان با وجود پیام پدرش هرگز با انگلیسها کنار نیامده و از این جهت انگلیس ها درصدد از میان بردن وی بودند و نسبت های بدی به وی داده اند.

من در باره شخصیت محمدشاه خان بابکر خیل و دو دوست دیگر وی ، در یک اثر دیگرم فصول مستقل نوشته ام و اینجا بخاطرگرامیداشت آنها تنها از آنها یادآوری گردید. عاقبت زندگی این مرد مبارز و ضد انگلیسی بعد از شکست از دست امیردوست محمدخان در تاریخ های موجود کشور روشن نیست. بدون تردید کسانی از این خاندان باقی مانده اند که سرنوشت بعدی محمدشاه خان لغمانی و برادرانش (دوست محمدخان و خدابخش خان و محی الدین خان) را میدانند. دانستن سرگذشت این مبارزین ملی برای تاریخ کشور و تاریخی محلی بسیار با اهمیت است. امیدوارم کسانی که از اعقاب و بازماندگان این خانواده نامدار لغمانی اطلاعاتی دارند برای نویسنده این سطور به ادرس ایمیل و یا تلفون ذیل خبر بدهند. ادرس ایمیل: sistani.01@hotmail.com تلفون: ۰۰۴۶۳۱۵۳۳۷۱۵

پایان

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاين په درېنت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادښت: دلیکني د لیکنيزې بڼې پاڅوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ